

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه چهاردم

۹۲/۷/۳۰

خلاصه نظر محقق خویی

گفته شد که فرمایش محقق خویی را می‌توان تثبیت کرد. و می‌توان گفت که وجوب یا واجب معلق متصور نیست. چون هر جا وجوبی هست، ملاکی هم وجود دارد که این ملاک هم عارض بر فعل می‌شود. و این عروض ملاک بر فعل به دو صورت است؛

۱- ملاک یا عارض بر فعل مطلق می‌شود یعنی فعل بدون قید دارای ملاک است. در این صورت وجوب، وجوب مطلق می‌شود؛

۲- ملاک یا عارض بر فعل مقید می‌شود. در این صورت وجوب، وجوب مشروط یا مقید می‌شود.

در اینجا شق ثالثی تصور نمی‌شود. چون وجود شق ثالث مساوی با ارتفاع نقیضین است. به هر حال این فعلی که وجوب به او تعلق می‌گیرد، یا ذو ملاک مطلق است، یا ملاکش مقید است. اگر ملاک مطلق باشد، وجوب، وجوب مطلق می‌شود. اگر ملاک عارض بر فعل مقید باشد وجوب، وجوب مشروط یا مقید می‌شود. دیگر وجوب معلق نداریم. نمی‌توان تصور کرد که وجوب مطلق باشد، و واجب مقید باشد. چون مطلق بودن وجوب دایر مدار ملاک است. اگر ملاک مطلق نیست، مقید به قید است، مقید به زمان خاص است یعنی فعل در زمان خاص ملاک دارد. صوم عند طلوع الفجر ملاک دارد. یا صوم مطلق ذو ملاک است، در این صورت واجب، واجب مطلق می‌شود. یا صوم عند طلوع الفجر ذو ملاک است، در این صورت واجب، واجب مشروط می‌شود. دیگر شق ثالثی تصور نمی‌شود.

گفتیم این اشکال از قوی‌ترین اشکالاتی است که بر واجب معلق وارد می‌شود. و با بیانی که گفتیم، می‌توان این اشکال را تقویت کرد و نتیجه گرفت که دیگر واجب معلق ممکن نیست.

گفتیم شهید صدر به این اشکال متعرض نشده است. ولی اشکالاتی را که بر میرزای قمی و محقق اصفهانی است، طرح کرده و پاسخ داده‌اند. ولی به این اشکال محقق خویی در نفی امکان واجب معلق، متعرض نشده‌اند. و لکن از خلال بیانات استاد شهید نکته دقیقی استفاده می‌شود که در راستای دفع اشکال محقق خویی است.

جواب شهید صدر به خویی

خلاصه بیان شهید صدر در رد خویی در اینجا آورده می‌شود، گرچه به طور صریح به آن نپرداخته ولی از خلال بیانات ایشان استفاده چنین مطلبی می‌شود.

محقق خویی سه مقدمه ذکر کردند:

مقدمه اول؛ اینکه فرمودید احکام تابع ملاکات‌اند و هر جا وجوبی باشد، ملاکی باید باشد، مورد قبول است؛

مقدمه دوم؛ هر جا وجوب ملاکی داشته باشد، این ملاک عارض بر فعل می‌شود. و تا فعل ذو ملاک نباشد، وجوب بر فعل عارض نمی‌شود. این هم مورد قبول است؛

اما مقدمه سوم که؛ یا فعل بدون قید معروض ملاک است که واجب مطلق است یا فعل مقید معروض ملاک است، که در این صورت منحصر در واجب مشروط است.

در مقدمه سوم؛ شق اول را قبول داریم؛ اینکه اگر فعل بدون قید معروض ملاک شد، واجب، واجب مطلق است، این را نیز قبول داریم. ولی در شق دوم حرف داریم؛ اینکه اگر فعل مقید معروض ملاک باشد، منحصر در واجب مشروط است، این را قبول نداریم. چون شما قید را یک سره گرفتید، در حالی که قید دو گونه است.

قیود ملاکات بر افعال دو جور است:

۱- قیود اتصاف؛

اگر قید، قید اتصاف بود، در چنین جایی خود وجوب مقید می‌شود و لذا ما به وجوب مشروط می‌رسیم.

۲- قیود ترتب؛

اگر قید، قید ترتب بود، در اینجا به واجب معلق می‌رسیم.

پس به تبع عروض ملاک بر فعل، سه نوع واجب داریم:

- ۱- اگر ملاک بدون قید، بر فعل عارض شد، همان واجب مطلق است؛
- ۲- اگر ملاک با قیدِ اتصاف، بر فعل عارض شد، همان واجب مشروط است؛
- ۳- اگر ملاک با قیدِ ترتب، بر فعل عارض شد، همان واجب معلق است.

معنای قید اتصاف و ترتب

ایشان می‌گویند؛ قیودی که ملاک را مقید می‌کنند، یا قیود الفعلی که ملاک را مقید می‌کنند. دو دسته هستند:

۱- گاهی قید، قید اتصاف است.

۲- گاهی قید، قید ترتب است.

با مثالی فرق بین این دو قید تبیین می‌شود.

بیماری که به طبیب مراجعه می‌کند و طبیب به او دارو تجویز می‌کند. می‌گوید این دارو را بعد از غذا صرف کن. همین خوردن دارو، برای بیمار ملاک دارد که طبیب برای او تجویز کرده است. یا بگویید امر به خوردن دارو کرده است. امر به خوردن دارو، فرع بر وجود ملاک است. چون دارو خوردن ملاک داشته، طبیب به او گفته دارو بخورد. ملاک خوردن دارو مقید به دو جور قید است:

۱- یک نوع قید، قید اتصاف است مثل خود بیماری. بیمار بودن ملاک برای خوردن دارو است. چرا که خوردن دارو برای انسان سالم ملاک ندارد. در اینجا بیماری بیمار، ملاک اصل دارو خوردن است که قید اتصاف گفته می‌شود. اینجا بیماری، قید ملاک است و لذا قید وجوب است. منتهی این قید، قید اتصاف فعل به ملاک است؛

۲- اما اینکه این دارو را بعد از غذا یا فلان ساعت میل کن. اینجا قید ترتب ملاک بر این فعل است؛ یعنی ملاک که عبارت از درمان است، بخواهد در خارج محقق شود، باید این گونه مصرف شود؛ یعنی فعل مقیداً به قید وقت یا مقیداً به قید بعد از غذا، این است که ملاک و مصلحت بر او در خارج مترتب می‌شود.

اصل ملاک، مقید به وقت نیست. دارو خوردن برای بیمار ملاک دارد. و اصل بیماری شرط اتصاف فعل - خوردن دارو - به ملاک است. اما اینکه این دارو را در فلان ساعت بخور، این قید تحقق ملاک در خارج است.

آنجا که قید اتصاف است، یا خود اراده آمر مقید می‌شود. مثل اصل بیماری، اگر بیمار هستی دارو را مصرف کن. در اینجا خود اراده طیب - به اراده شرب دواء توسط بیمار - مقید به بیماری است. ولی آنجا که می‌گوید بعد از غذا میل کن، اینجا قید، قید مراد است نه اراده. در قید اراده، چون بیماری است، اراده بالفعل شده است. چون شرط اتصاف حاصل است، اراده بالفعل است یعنی از همان رجوع بیمار به طیب، اراده موجود است. اما مراد، شرب الدواء بعد از غذا است، قید زمانی قید ترتب اثر بر این فعل است. اگر این شرب الدواء بخواهد اثری بر آن مترتب شود، باید بعد از غذا باشد. در این صورت مراد، مقید می‌شود نه اراده.

پس دو گونه قید داریم:

۱- قیدی که به خود اراده می‌خورد. در اینجا وجوب مشروط درست می‌کند. یعنی خود وجوب، مشروط است و خود اراده مولا یا آمر، مقید به این قید می‌شود.

۲- آنجا که قید، قید ترتب است. - یعنی قید ترتب اثر در خارج است - در اینجا قید، قید مراد است. نه اراده که از اول موجود است. قید زمان، مقید به متعلق اراده است نه خود اراده. اینجا وجوب معلق درست می‌کند.

تفکیکی که محقق خویی در مراد و اراده نمی‌پذیرفت با این توضیح این تفکیک درست می‌شود.

شهید صدر با این تحلیل دقیق، که تفکیک بین قیود اتصاف و قیود ترتب است - و غیر از ایشان کسی به این نکته اشاره نکرده، - خیلی از معضلات اصولی را حل کرده است.

برای روشن شدن قید اتصاف و قید ترتب به مثالی از شرع اشاره می‌شود.

در وجوب حج دو قید داریم:

۱- قید استطاعت، قید اصل وجوب الحج است. یعنی اگر استطاعت نباشد، وجوب حج ملاک ندارد. ملاکی که عارض بر فعل حج شده، این ملاک مقید به فعل عند الاستطاعه است. یعنی حج بدون استطاعت ملاک ندارد. ولذا فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۱

۲- قید قطع مسافت؛ اگر کسی مستطیع شد، حج بر او واجب است. ولی اگر قطع مسافت نکرد آیا ملاک حج از او سلب می‌شود یا نه؟ آیا قطع مسافت شرط در حج است یا نه؟ بله شرط است، ولی با نبود قطع مسافت، حج از او منتفی نمی‌شود. و تا قطع مسافت نکند حج محقق نمی‌شود. پس قطع مسافت شرط فعل است. یعنی ملاک حج به شکلی باز مقید به این قید (قطع مسافت) است. اما این قید، شکل دیگری از قید است، قیدی است که اگر بخواهد ملاک حج در خارج محقق شود، باید قطع مسافت را بجا آورد. اینجا قید، قید اتصاف نیست، بلکه قید ترتب است. یعنی اگر کسی قطع مسافت نکرد، ملاک از دستش می‌رود. اما آیا معنی‌اش این است که حج از اول، برای او ذوملاک نبوده؟ نه حج از اول برای او ذوملاک بود ولی او ملاک را به دست نیاورد. غذایی که خوش طعم است، اگر کسی نخورد، غذا از خوش طعمی که نمی‌افتد. پس طی مسافت قید ترتب است نه اتصاف. حج با استطاعت در مورد او فعلی بود ولی او خودش تحصیل نکرد. پس ملاک حج است ولی او تحصیل نکرده است.

حج نسبت به قطع مسافت؛ وجوبش معلق است و نسبت به استطاعت واجب مشروط است.

همین که تفکیک کنیم بین دو نوع قیود و بگوییم بعضی از قیود، قیودی هستند که وجوب نسبت به آنها مطلق است. با اینکه قید نیست، ولی وجوب هست. و این قید، قیدی است که قید فعل است که وجوب به آن تعلق گرفته است نه قید خود وجوب. همین را اگر تصور کنیم، یعنی امکان وجوب معلق را تصور کرده‌ایم. و شروط و قیود را هم به این دو قسم تقسیم می‌کنیم و لذا وجوب مقید، نسبت به بعضی از قیود، وجوب مشروط است. و نسبت به بعضی از قیود، وجوب به صورت واجب معلق است.

۱. آل عمران : ۹۷

و لذا تقسیم به واجب مطلق و معلق را در تقسیمات واجب آوردیم. اما تقسیم وجوب را به مشروط مطلق را در تقسیمات وجوب آوردیم. نکته اش همین است که قیود دو جور است:

۱- قیودی که قیود واجب‌اند. نمی‌تواند قید وجوب باشد؛

۲- دسته دیگر، قیود وجوب‌اند نه واجب.

عروض به دو شکل است:

۱- عروض در مقام واقع و نفس الامر؛

۲- عروض در مقام وقوع و تحقق خارجی است.

نماز ملاک دارد، حالا یکی نماز می‌خواند به این ملاک می‌رسد و اگر نخواند آیا ملاک نماز از بین می‌رود؟ نه؛ اینکه نماز ملاک دارد، یعنی در نفس الامر، ملاک مترتب بر نماز است. اگر کسی بخواهد این ملاک را در خارج متحقق کند، این حرف دیگری است. و نیاز به قیود و شروط دیگری دارد. و اینها شکل دیگری از قیود هستند که به آنها قیود مترتب گفته می‌شود. در احکام شرعی، در مناط و جعل های شرعی گاهی، قیودی لحاظ شده است که این قیود مربوط به تحصیل ملاک در خارج است. نه قیود مربوط به اصل ملاک مترتب بر فعل در عالم واقع و نفس الامر.

اصولاً قیود مربوط به ترتب، قیود عملیاتی و مربوط به اجرای واجب است.

در عالم امکان، واجب می‌تواند مطلق باشد. یعنی وجوبش مقید نباشد، نه به قید اتصاف و نه به قید ترتب.

اگر شارع گفت فعلی را می‌خواهم که این فعل ملاکش مترتب بر خود فعل است. یعنی خود این فعل ذاتاً متصف به این قید است، بدون هیچ قید دیگری. مثل الصلاة که گفته می‌شود لا تسقط الصلاة لحال یعنی اتصاف الصلاة به ملاک مقید به قیدی نیست. در هر حالی الصلاة را می‌خواهیم.

مثال‌های زیادی داریم که این تقسیم در آنجاها مشکلات را حل می‌کند. مثل نماز جمعه؛ اگر پنج نفر جمع شوند، نماز جمعه صحیح است ولی وجوب تعیینی ندارد و اگر هفت نفر جمع شوند وجوب تعیینی هم پیدا می‌شود. در اینجا تفکیک بین شرایط صحت و شرایط وجوب است. یعنی اگر پنج نفر جمع شوند نماز صحیح است ولی وجوب تعیینی پیدا نمی‌شود ولی اگر هفت نفر جمع شوند، وجوب تعیینی پیدا می‌شود. اینجا دو جور ملاک است؛ یعنی دو جور قید است که هر کدام برای خود کاره‌ای هستند. یک قید اجتماع خمسه است. یک قید هم اجتماع سبعة است. اگر هفت نفر جمع شوند در اینجا وجوب نماز جمعه محقق شد. ولی اگر پنج نفر جمع شوند در اینجا وجوب نماز جمعه نیست ولی این نماز صحیح است. در هر دو ملاک است.

یک قید خمسه داریم که قید ملاک است و یک قید سبعة داریم که آن هم قید ملاک است. این دو قید چگونه قیدی هستند؟

بنابراین تفسیر معنی‌اش این است که اصل قید خمسه، قید ترتب ملاک در خارج است. اما قید سبعة، قید وجوب است. با اینکه ملاک با خمسه در خارج حاصل می‌شود. با این همه این قید را قید وجوب‌اش قرار نداده است.

در اینجا می‌شود ملاک را تحصیل کرد یعنی عمل با شرط خمسه در خارج متصف می‌شود. اما اگر قید سبعة باشد، اینجا قید وجوب است. این تفکیک، بین قیود اتصاف و قیود ترتب، ثمرات فراوانی دارد. خیلی از مسائل را در فقه، برای ما باز می‌کند.

شهید صدر این مطلب را به عنوان جواب از اشکال محقق خویی نیاورده است. چون متعرض اشکال ایشان نشده است. ولی از خلال مباحث ایشان این تفکیک استفاده می‌شود و مطلب درستی است. بنابراین نظر ما در امکان واجب معلق، مستقر می‌شود.